عوامل پايدارى و ناپايدارى نظامهاى سياسى

قسمت دوم

محمدباقر لياقتى

اشاره

در شمارش عوامل بقا و پايدارى و استمرار نظامهاى سياسى، در شماره پيشين برخى از آنها چون عدالت اجتماعى و شايسته سالارى مورد بحث و بررسى قرار گرفت. اينك عوامل ديگرى را از نظر مى گذرانيد.

3ـ برابرى در مقابل قانون

در كشورهايى كه حكومت، برپايه آرا آزاد مردم پى ريزى شده است، سه قوه معروف به نامهاى مقنّنه، مجريّه و قضاييّه وجود دارد كه هر يك با داشتن استقلال كامل، اساس حكومتها را تشكيل مى دهند. وظيفه آنها حفظ و رعايت قانون است; به اين معنا كه انسان براى بهتر زيستن و حفظ شأن و منزلت خويش، ناگزير است به يك سرى مقررات تن دهد و به آن پاى بند باشد. آن مقررات را «قانون» گويند.

سه قوه ياد شده براى نظم بخشيدن جامعه مى كوشند. وظيفه قوه مقننه، قانون گذارى است. قوه مجريه موظف به اجراى دقيق قوانينى است كه از طرف دستگاه قانونگذارى تصويب شده است. قوه قضائيه نيز وظيفه دارد، بر اجراى دقيق قانون در كشور نظارت كامل داشته باشد و در صورت تخلف از جانب فرد يا افراد، آنان را وادار به رعايت قانون نمايد.

با توجه به فلسفه وجودى قانون و اهميت حاكميت آن در جامعه، آنچه مهم است، اجرا و رعايت آن به طور مساوى در بين آحاد جامعه است.

قانون گذار وظيفه دارد با رعايت مصالح فرد و جامعه، بطور يكسان قانون وضع نمايد. مجريان نيز موظف اند در مقام اجرا، همه افراد را بدون توجه به رنگ و نژاد و زبان و مسئوليت و گرايش دينى و ... نگريسته و قوانين را بدون تفاوت و تبعيض اعمال نمايند.

بايد اذعان نمود كه برابرى در اعمال قانون بسيار مهم و داراى آثار فراوان در پايدارى نظام سياسى است و بى توجهى در اجراى آن قطعاً از عوامل مهم فنا و سقوط حكومتها خواهد بود. در اين باره شواهد تاريخى فراوانى وجود دارد.

در تاريخ آمده است كه يكى از زنان مسلمان به نام «فاطمه مخزوميه» از طايفه بنى مخزوم مرتكب سرقت شد. وقتى جرم از نظر موازين قضايى به اثبات رسيد، پيامبر ـ صلى الله عليه و آله و سلم ـ دستور داد تا انگشتان او را به كيفر گناهانش قطع كنند. اين جريان بر طايفه بنى مخزوم سخن گران آمد و براى آزاد ساختن اين زن از حد شرعى، به هر وسيله ممكن متوسل شدند; از جمله اسامة بن زيد را كه مورد توجه پيامبر ـ صلى الله عليه و آله و سلم ـ بود، به شفاعت برانگيختند.

پيامبر ـ صلى الله عليه و آله و سلم ـ به اسامه فرمود:

«اَتَشْفَعُ فى حَدٍّ مِنْ حُدُودِ اللّهِ؟»

«آيا درباره جارى نشدن حدى از حدود خداوند شفاعت مى كنى؟»

آنگاه اضافه فرمود:

«ملتهاى پيشين را اين كردار زشت (عدم اجراى قانون در حق سرشناسان و اجراى آن در حق ضعيفان) به سقوط كشاند; زيرا اگر سرشناسان دزدى مى كردند آزادشان مى گذاشتند و اگر مردم ضعيف و ناتوان دزدى مى كردند يا خلاف ديگرى مرتكب مى شدند، مجازات مى شدند.»

سپس فرمود:

«لا شَفاعَةَ فى حُدُودِاللّهِ وَ اللّهِ لَوْ كانَتْ فاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّد ـ صَلى اللّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ ـ لَقَطَعْتُها»

«در مجازاتى كه خدا مقرر كرده است جاى شفاعت نيست، به خدا سوگند اگر از دخترم فاطمه ـ سلام الله عليها ـ چنين گناه و خلافى سر مى زد، حكم خدا را اجرا مى كردم.»

سپس اضافه فرمود:

«ساعَةُ اِمام عادِل اَفْضَلُ مِنْ عِبادَةِ سَبْعينَ سَنَة، وَحَدٌّ يُقامُ لِلّهِ فِى الاَْرْضِ اَفْضَلُ مِنْ مَطَرِ اَرْبَعينَ صُبْحاً» [1]

«يك ساعت امام عادل از عبادت هفتاد سال بهتر است و حدّى كه براى خداوند در روى زمين جارى شود از باران چهل شبانه روز بهتر است.»

در اين بيان نورانى، پيامبر اكرم علل سقوط و فناى حكومتها و حتى ملتها را عدم اجراى قانون براى همه ذكر فرمودند و اجراى حد الهى را از چهل روز ريزش باران برتر معرفى كردند.

تبعيض در قانون، به معناى قرار دادن گروهى از مردم برتر از قانون و گروه ديگر فروتر از قانون است. حرمت و قداست قانون هنگامى حفظ مى شود كه همه افراد جامعه ـ به ويژه متوليان و مجريان ـ به آن احترام بگذارند و هيچ مقامى خود را مافوق آن نداند و در برابر خواسته هاى شخصى يا عمومى آن را نقض ننمايد.

منزلت قانون در نگرش دينداران

در مكتب اسلام، نگرش به قانون، يك امر مقدس و فراتر از وظايف مدنى شمرده شده است. عمل به قانون بر مبناى اعتقاد و باورهاى دينى است و به همين دليل رهبران دينى در اسلام بيشتر از همه به مقررات پاى بندند و در حفظ و رعايت آن بيش از همه مى كوشند. آنان پيروان خويش را نيز به رعايت آن دعوت و همواره توصيه مى كنند كه مسئولان، كارگزاران و مديران جامعه بيش از مردم عادى به قانون ملتزم باشند و اصل تساوى حقوق و اجراى قانون را سرلوحه كار خويش قرار دهند. اين نوع نگرش ناشى از دو موضوع در جهان بينى اسلامى است:

الف) از منظر اسلام همه انسانها بدون استثنا از يك مرد و زن آفريده شده اند و همه، اعضاى يك خانواده اند. اين مسئله در آيات قرآن و روايات معصومان ـ عليهم السلام ـ به طور صريح و گسترده آمده است.

در اين بينش، همه در خلقت به نقطه مشترك مى رسند و در آفرينش هيچ امتيازى نسبت به هم ندارند. نيز در احساسات و تمايلات نفسانى و همچنين دريافتهاى عقلانى و شعور ذاتى و ... يكسان اند. امّا چرا انسانها در برابر قانون و مقررات اجتماعى، اقتصادى، سياسى و ... برابر نباشند؟! امروزه در برخى جوامع، عده اى از سودجويان و تفوق طلبان، خود يا ملت و قوم خود را برتر مى دانند. چرا؟

در جهان بينى اسلامى برترى و امتياز در برابر قانون شديداً محكوم است و اگر در روايات و آيات فضيلت برخى از گروهها ياد شده، آن برترى مربوط به امور معنوى و درجات اخروى است نه قوانين مدنى و حقوق انسانها در دنيا.

ب) عدم تساوى افراد در برابر قانون، به معناى بى حرمتى و دهن كجى به قانون و ناكارآمد جلوه دادن آن است. اگر بنا بود قانون در مورد بر خى اجرا و اعمال نگردد، چرا از ابتدا تدوين شد؟ اجرا نكردن قانون در خصوص برخى گروههاى اجتماعى، بى حرمتى به قانون جامعه است.

در همين باره پيامبر ـ صلى الله عليه و آله و سلم ـ فرمود:

«اَلنّاسُ سَواسِيَةٌ كَاَسْنانِ الْمُشْطِ.»

«مردم در برابر قانون نظير دندانه هاى شانه با هم مساوى اند.»

نمونه هاى عملى در تساوى اعمال قانون در اسلام

الف) سيره پيامبر اسلام ـ صلى الله عليه و آله و سلم ـ

مورخان اسلامى نقل كرده اند كه على ـ عليه السلام ـ روزى به عمر بن خطاب در دوران خلافتش فرمود:

«اگر سه چيز را در دوران خلافت رعايت كرده، به آنها عمل كنى از هر چيزى تو را كفايت خواهد كرد.»

عمر پرسيد: آن سه چيز كدام است؟

امام فرمود:

«اِقامَةُ الْحُدُودِ عَلىَ الْقَريبِ وَ الْبَعيدِ وَ الْحُكْمُ بِكِتابِ اللّهِ فِى الرِّضى وَ السَّخَطِ وَ الْقَسْمُ بِالْعَدْلِ بَيْنَ الاَْحْمَرِ وَ الاَْسْوَدِ» [2]

«1ـ اجراى حدود الهى بر نزديكان و بيگانگان;

2ـ حكم بر اساس كتاب خدا (قرآن) در همه حال چه در حالت خوشنودى و چه در حالت خشم;

3ـ تقسيم عادلانه بيت المال بين همه مردم، چه سرخ و چه سياه.»

علماى اسلامى مهم ترين دليلِ برابرى مردم در برابر قانون را برابر دانستن مردم در اجراى قوانين حدود، ديات و قصاص در قرآن مى دانند. قرآن در آيه قصاص مى فرمايد:

( وَ كَتَبْنا عَلَيْهِمْ فيها اِنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ، وَ الْعَيْنَ بِالْعَيْنِ، وَالاَْنْفَ بِالاَْنْفِ، وَ الاُْذُنَ بِالاُْذُنِ وَ السِّنَّ بِالسِّنِّ. ) [3]

«بر آنها ] بنى اسرائيل [ در آن ] تورات [ نوشتيم كه جان در مقابل جان، چشم در مقابل چشم، بينى در مقابل بينى، گوش در برابر گوش و دندان در مقابل دندان بايد قصاص شود.»

همچنين خداوند در آيات مربوط به حد سرقت، زنا، لواط، كفاره ظهار و قسم ناحق و ... امتيازى براى افراد قائل نشده و رنگ و مذهب و قوميت و ... را در حكم آن دخالت نداده است.

در تاريخ آمده است كه پيامبر ـ صلى الله عليه و آله و سلم ـ كه در اواخر حيات با بركت خويش دچار نقاهت شديدى شده بود، روزى به زحمت وارد مسجد شد. پس از سخنرانى در خصوص يادآورى دوران قبل از اسلام و وضعيت مردم حجاز و كسب عزت و عظمت در سايه اسلام، فرمود:

«مردم! گويا روزهاى پايانى عمر من است، و بزودى از بين شما رخت بربسته، به ديدار معبودم مى روم، و خدا قسم ياد كرده است كه هيچ مظلمه اى (حق مردم) را بدون رضايت صاحب حق مورد بخشش قرار ندهد; از اين رو هر گاه كسى از شما بر ذمه من حقى داشته باشد، من آماده قصاص هستم; و از هر كس مالى نزد من مانده، اكنون مى تواند از مال من بردارد، و آن را در همين دنيا باز ستاند، يا مرا عفو نمايد تا خدا را در حال پاكى ملاقات كنم.

سوادة بن قيس از ميان جمعيت بلند شد و گفت: اى رسول خدا! روزى كه سوار بر شتر از سوى شهر طائف بر مى گشتيد و من به استقبال شما آمده بودم، عصايى در دست شما بود و آن را براى راندن شتر حركت مى داديد كه ناگهان به شكم من خورد. نمى دانم به عمد بود يا غير عمد؟ پيامبر ـ صلى الله عليه و آله و سلم ـ فرمود: اى سواد! معاذالله! من هرگز تعمد نداشته ام و هم اكنون آماده قصاص هستم. سپس دستور داد همان عصا را حاضر كردند و به سوادة بن قيس دادند. سواد عصا را برداشت. مردم به شدت متاثر بودند و گريه مى كردند. پيامبر پيراهن خويش را بالا زد و فرمود: بيا و قصاص كن! سواد نزديك رفت و عرض كرد: اى رسول خدا! اجازه مى دهيد لبهايم را بر روى شكمتان بگذارم؟ حضرت فرمود: آرى! سواد، سينه پيامبر را بوسيد و گفت: به بوسه گاه خودم از آتش جهنم پناه مى برم. اى رسول خدا! من شما را عفو كردم. آن حضرت دست به دعا برداشت و فرمود:

«خدايا! به لطف و كرم خود از گناهان سوادة بن قيس درگذر، چنان كه پيامبر تو را عفو كرده است.» [4]

يكى از روشهاى پسنديده پيامبر اين بود كه هر گونه واسطه گرى و شفاعت را منع كرده بود و از هيچ كس ـ حتى از عزيزترين نزديكان خود ـ وساطتى نمى پذيرفت.

از امام باقر ـ عليه السلام ـ نقل شده كه كنيزِ امّ سلمه از قومى سرقت كرده و در محاكم قضايى ثابت شده و بنا بود كه در حق وى حدّ سرقت جارى گردد. اقوامش به حضور پيامبر ـ صلى الله عليه و آله و سلم ـ رسيدند و ام سلمه را وادار كردند كه در محضر پيامبر از كنيزش شفاعت كند. پيامبر در پاسخ به ام سلمه فرمود:

«اى ام سلمه! اين حدّى از حدود الهى است و نبايد تعطيل شود.» [5]

سپس انگشتان كنيز را قطع كرد.

در مواردى نيز به اسامه بن زيد فرمود:

«لا تَشْفَعْ فى حَدٍّ.» [6]

«درباره اجراى حد شفاعت نكن.»

ب) سيره امام على ـ عليه السلام ـ

حضرت اميرمؤمنان ـ عليه السلام ـ در دوره طلايى زمامدارى خود، سيره عملى حكومت دينى و مردم سالار را به خوبى به همگان نشان داد و همه زواياى حكومت را سرشار از عدل و برابرى در مقابل قانون كرد. همين برابرى در مقابل قانون و برخوردارى همگان از حقوق يكسان موجب شد كه برخى از افراد متنفذ و صاحب قدرت از اطراف او پراكنده شوند و به دشمنان وى ملحق گردند و بر ضد حضرت شمشير بكشند. آن بزرگوار نه خود را در برابر قانون، برتر از ديگران مى دانست و نه اجازه مى داد ديگر مديران و صاحبان قدرت خود را از مردم عادى برتر بدانند و فوق قانون تصوّر كنند.

حضرت، در سفارش به مالك اشتر فرمود:

«وَ اِيّاكَ وَ الاِْسْتِئْثارَ بِمَا النّاسُ فيهِ اُسْوَةٌ.» [7]

«مبادا در آنچه با مردم مساوى و برابر هستى، امتياز خواهى كنى و خويشتن را بر ديگرى مقدم بدارى.»

در نامه اى به اسود بن قطبه، از فرماندهان سپاه نوشت:

«فَلْيَكُنْ اَمْرُ النّاسِ عِنْدَكَ فِى الْحَقِّ سَواءً.» [8]

«كار مردم در آنچه حق است، بايد نزد تو يكسان باشد.»

در زمان خلافت عثمان، وليد بن عقبه، حاكم كوفه ـ كه از منصوبان و نزديكان خليفه سوم بود ـ مرتكب خلافى شد. مردم مراتب را با دلايل قطعى شرعى به عثمان گزارش دادند، ولى عثمان توجهى نكرد و به تندى با مردم برخورد كرد.

حضرت على ـ عليه السلام ـ خشمگين شد و به عثمان اعتراض نمود كه چرا حدود خدا را معطّل گزارده است و شخصاً وليد را احضار و حد الهى را بر وى جارى ساخت. البته حد زدن حاكم كوفه كه از معاريف عرب بود، كار ساده اى نبود و از عهده كسى جز امام على ـ عليه السلام ـ بر نمى آمد. رهبر معصوم و امام اول شيعيان حتى نسبت به دوستان و حاميان خود كه احياناً خلافى مرتكب مى شدند، اغماض نمى كرد و حاضر به تعطيل ساختن حدود نمى شد.

نجاشى، از شعراى عصرامام على ـ عليه السلام ـ بود. در جنگ صفين نيز در ركاب حضرت شركت داشت و گاهى نامه هاى معاويه را با سروده هاى آتشين خود پاسخ مى داد. وى در ماه رمضان روزه خود را با شراب باطل ساخت. غلام معروف حضرت ـ قنبر ـ او را دستگير و در محضر حضرت حاضر كرد. امام على ـ عليه السلام ـ وى را طبق قانون الهى حد زد. اين كار براى حضرت گران تمام شد; چه آنكه نجاشى بى درنگ به دشمن سرسخت امام، يعنى معاويه پيوست و موضع ضد على گرفت.

اين گونه موارد در سيره عملى آن حضرت، فراوان يافت مى شود. دليل اين توجه بسيار به حفظ و رعايت حدود و قانون الهى، مقدس و محترم شمردن قانون است. اگر در جامعه اى قانون فقط براى ضعفا باشد و اغنيا و وابستگان به احزاب و گروههاى حاكم يا صاحبان قدرت و متنفذين از آن شانه خالى كنند، آن جامعه الفباى توسعه و كمال را در نمى يابد و فقط در بيان الفاظ و فريبكارى باقى مى ماند.

مجريان موثر قانون يا عاملان واقعى

صرفِ داشتن قانون جامع و كامل در روند رشد و توسعه واقعى جامعه بدون همكارى مجريان دلسوز و آگاه موثر نخواهد بود. به تجربه ثابت شده كه اگر قانون كامل باشد، ولى مجريان به اجراى دقيق و همه جانبه آن پايبند نباشند، جامعه قانون مند نخواهد شد. آحاد مردم موظف به اجرا و رعايت قانون هستند. ولى بايد توجه داشت كه بيش از هر كس خود قانون گذاران و مجريان اصلى و حاكمان جامعه بايد متعهد به حفظ و اجراى كامل قانون باشند.

اگر قانون شكنى از سوى متوليان و حافظان و مجريان صورت گيرد، نبايد انتظار داشت ديگران قانون را بدرستى اجرا كنند. علت بروز قانون شكنى در جوامع را غالباً بايد در عملكرد متصديان امور و حاكمان رده اول جست و جو كرد.

نگاهى گذرا به برخى آيات قرآن در خصوص تخلف از مقررات و فرامين دينى، مسئله ياد شده را اثبات مى كند. بسيارى از اين آيات، درباره علماى يهود و جريان تخلف از دستورهاى صريح دين است. آنها ديگران را از حرام خوارى، دروغ گويى، رشوه خوارى، زر اندوزى و ... نهى كرده، همه اينها را خلاف آيين يهود معرفى مى كردند، ولى خود آن تخلفات را مرتكب مى شدند.

همچنين براى جلب رضايت مردم و گرفتن پاداش ناچيز، كتاب خدا را تحريف مى كردند. عامه مردم مى ديدند كه علماى دين آشكارا دروغ مى گويند و حرام مى خورند و از گرفتن رشوه پرهيز ندارند و احكام خدا را به سبب رشوه تغيير مى دهند و حق يكى را براى گرفتن پاداش به ديگرى واگذار مى كنند. [9]

بزرگترين ضربه اى كه در جامعه به اجراى قانون زده مى شود، بى تعهدى و بى توجهى حاملان و حاميان قانون است. امروز قدرتمندان و مستكبران جهان كه به دروغ مدعيان حقوق بشر و طرفدار نظم نوين جهانى و دموكراسى اند، علناً به دليل منافع مادى، ارزشهاى انسانى را زير پا مى گذارند و از ددمنشى و تجاوز به حقوق ديگران ابايى ندارند. آنان با حربه حقوق بشر به تجاوز و غارت اموال و منابع ملى مردم ضعيف ـ نظير فلسطين، عراق، افغانستان ـ مى پردازند.

4) نظارت بر عملكرد كارگزاران

از جمله عوامل فراگير در پايدارى و استمرار نظامهاى سياسى، نظارت بر روند عملكرد مديران و كارگزاران است. نظارت در نظامهاى سياسى دنيا و نيز در جهان بينى اسلامى داراى شيوه هاى گسترده اى است كه به اختصار، برخى از موارد آن را ذكر مى كنيم:

الف) نظارت ملّى و حق پرسشگرى

انسان همواره در معرض اشتباه و نسيان است. براى رفع اشتباه و نجات از دامهاى شيطان، لازم است عواملى كه نقش اساسى در كاهش خطا و انحراف دارد به كار گرفته شود. از جمله آنها اصل نظارت ملى است.

نظارت، يعنى سهيم شدن افراد در سرنوشت خود و آگاهى لازم از برنامه ريزيهاى خرد و كلان و شيوه اجراى كار توسط كارگزاران و مجريان. نظارت بايد آن قدر كامل و دقيق باشد كه اگر مسئولى در اجراى برنامه ها و انجام وظايف، بى كفايتى به خرج داد يا كار شكنى كرد يا سوء استفاده مالى نمود، طبق قانون، مجازات گردد، و چنانچه شايستگى و دلسوزى و صداقت از خود نشان داد و در نگهداشت سرمايه ملى، و در اجراى امور كمال تلاش را نمود، مورد قدردانى و ترفيع درجه قرار گيرد و به مردم و مسئولان بالاتر معرفى شود. از همه مهم تر آن كه كارگزاران و مجريان امور در تمامى رده ها بايد بر اين باور باشند كه مردم در نظارت بر كارها سهيم اند و اين از جمله حقوق مسلم شهروندى است.

انواع نظارت

بايد توجه داشت كه نظارت در هر نظام سياسى به چند صورت انجام مى گيرد:

1) به صورت عمومى: اين نظارت از سوى عامّه مردم در هر شغل و مقام و موقعيّتى كه قرار دارند اعمال مى گردد. مردم نبايد اجازه بدهند كه دست اندركاران و برنامه ريزان و مجريان به دلخواه خويش حركت كرده، هر سياستى كه خود مصلحت دانسته طراحى و اجرا نمايند تا حدى كه مردم را نسبت به كارهاى كشور بيگانه فرض كنند و در بى خبرى قرار دهند.

مسئولان بايد اين حقيقت را بپذيرند كه اعتبارات و بودجه هاى تخصيصى حتى مسئوليتهاى آنان متعلق به افراد آن سرزمين بوده، همگان در سرنوشت آن صاحب حق اند. مسئولان بايد آماده شنيدن اعتراض و انتقاد مردم باشند و باور كنند كه نظارت و دقت مردم در امور، بركات فوق العاده اى دارد كه از جمله آن كاهش اشتباهات و خطاها و جريان بهتر امور است. در دنياى امروز و كشورهاى توسعه يافته، اين نظارت به شيوه معقولى اجرا مى شود.

مكتب اسلام نيز به مسئله نظارت عامه مردم بر سرنوشت خرد و كلان كشور و همچنين عملكرد مسئولان و كارگزاران توصيه كرده است. [10] اين مسئله در دوران حكومت پيامبر گرامى اسلام ـ صلى الله عليه و آله و سلم ـ و حضرت امام على ـ عليه السلام ـ به شيوه بسيار دقيق و ماهرانه اى اعمال مى شد كه به برخى اشاره مى گردد:

امام على ـ عليه السلام ـ پس از جنگ جمل، عبدالله بن عباس ـ پسر عموى خود ـ را به حكومت بصره گمارد و پس از ارائه رهنمودهاى لازم، در جمع بسيارى از مردم بصره خطاب به مردم فرمود:

«يا معاشر الناس! قد استخلفت عليكم عبداللّه بن عباس، فاسمعوا له و اطيعوا امره ما اطاع الله و رسوله فان احدث فيكم و زاغ عن الحق فاعلمونى اعزله عنكم.» [11]

«اى گروه مردم ] بصره [ ! من عبدالله بن عباس را جانشين خود بر شما قرار دادم. سخن او را بشنويد و فرمان او را تا هنگامى كه از فرمانهاى خدا و رسول خدا اطاعت مى كند، اطاعت كنيد و اگر ميان شما بدعتى پديد آورد يا از راه حق منحرف شد بدانيد او را از فرماندهى بر شما عزل خواهم كرد.»

امام على ـ عليه السلام ـ ، همراه معرفى نامه و حكم هر حاكمى، نامه ديگرى براى مردم مى نوشت و در آن يادآورى مى كرد كه مراقب حاكمان باشند كه به دستور خدا و رسول خدا عمل كنند و در صورت تخلف، مراتب را به مسئولان بالاتر گزارش دهند.

در فرهنگ دينى، حاكم و همه دست اندركاران حكومت بايد دقيقاً زير نظر مردم باشند. در كشورهاى جهان سوم، مردم چندان در سرنوشت كشورشان نقشى ندارند و از روند كارى مسئولان خود بى اطلاع هستند. معمولاً بين حاكمان و مردم اين گونه كشورها فاصله زيادى وجود دارد و مردم نسبت به كارگزاران كشورشان احساس بيگانگى مى كنند. در فرهنگ اسلامى، نظارت عمومى همان امر به معروف و نهى از منكر است; با اين تفاوت كه نظارت بر عملكرد مسئولان و كارگزاران از جانب مردم مورد خاص امر به معروف نيز هست. در قرآن آمده است:

( و تواصو بالحق ) [12]

«يكديگر را به حق سفارش كرده اند.»

2) به صورت خصوصى: كليه مسئولان در رده هاى مختلف، بايد مورد نظارت و مراقبت عده اى خاص قرار گيرند. در سيستم اداره حكومتها متصديان دلسوز، افرادى مطمئن و كارآمد را براى نظارت و كنترل بر كارهاى مديران برمى گزينند و در فرصتهاى لازم عملكرد مثبت يا منفى آنان را پس از بررسى كامل به مسئولان درجه اول گزارش مى دهند. وظيفه ناظران اين است كه با دريافت اطلاعات صحيح و كامل از اوضاع جارى وزارتخانه ها و سازمانها، روند اجراى كار را به اطلاع مجريان و متصديان كلان كشور برسانند. نظارت عام وظيفه همگانى است، امّا نظارت خاص توسط گروهى ويژه صورت مى گيرد.

اين نظارت به دو طريق اعمال مى گردد:

الف) رهبر، هيأت وزيران يا مسئولان رده بالاى كشور تشكيلات يا سازمانى را به صورت رسمى تشكيل مى دهند و آن سازمان هر چند وقت يك بار، طبق ضوابط، عملكرد مديران رده هاى گوناگون را بررسى مى كند و گزارش آن را به مقامهاى مسئول ارسال مى نمايد.

ب) بررسى و كنترل به صورت غير رسمى و به شيوه مخفى است. در اين شيوه، بازرسان در صورت رؤيت تخلف، گزارش آن را به صورت مخفيانه به مسئولان بالاتر مى رسانند.

در منابع دينى و در تاريخ حكومت پيامبر ـ صلى الله عليه و آله و سلم ـ و امام على ـ عليه السلام ـ ، هر دو نظارت يافت مى شود. نخست به نظارت رسمى بر عملكرد واليان اشاره مى كنيم.

امام هشتم، على بن موسى الرضا ـ عليه السلام ـ فرمود:

«سياست پيامبر اسلام ـ صلى الله عليه و آله و سلم ـ همواره بر اين بود كه هر گاه لشكرى را به منطقه اى گسيل مى داشت، فرماندهى بر آن تعيين مى كرد و به همراه او فردى از افراد موثق و مورد اطمينان خود را به عنوان گزارشگر مى فرستاد تا براى او اخبار و اطلاعات كسب نمايد.» [13]

در اين روايت كلمه تجسّس آمده است كه به معنى دريافت اطلاعات به صورت سِرّى است.

امام على ـ عليه السلام ـ به كعب بن مالك كه از واليان حضرت و نماينده او در يكى از بلاد اسلامى بود، چنين مى فرمايد:

«اى كعب! آنگاه گروهى از ياران خود را روانه شهرها كن تا از اوضاع ماموران و مسئولان دولتى بپرسند و روش كارى آنان را در حكومت بين منطقه دجله و عذيب بنگرند.» [14]

على ـ عليه السلام ـ در دوران حكومت خود بيش از هر حاكمى از حالات ماموران خود باخبر مى شد و همواره به واليان و حاكمان خود در مناطق مختلف چنين نظارتى را سفارش مى نمود.

امام به ارجمندترين والى خود ـ مالك اشتر نخعى ـ مى فرمايد:

«پس در كارهاى كارگزارانت تفقّد كن و كاوش نماى و جاسوسانى از مردم راستگوى و وفادار به خود بر آنان بگمار; زيرا مراقبت نهانى تو در كارهايشان آنان را به رعايت امانت و مدارا در حقّ رعيّت وا مى دارد ... هر گاه يكى از ايشان دست به خيانت گشود و اخبار جاسوسان در نزد تو به خيانت او گرد آمد و همه بدان گواهى دادند، همين خبرها تو را بس بُوَد. بايد به سبب خيانتى كه كرده تنش را به تنبيه بيازارى و از كارى كه كرده است، باز خواست نمايى.» [15]

نكته مهمى كه در سفارش على ـ عليه السلام ـ به مالك اشتر و هم چنين در سخنان پيامبر گرامى ـ صلى الله عليه و آله و سلم ـ به آن اشاره شده عنوانى است كه اين دو رهبر معصوم به ماموران مخفى داده اند و آن عنوان زيبا و بحق «عين» است. مشخص ترين و متبادرترين معناى عين، چشم است كه در عبارت فوق آمده است: «وابْعَثِ الْعُيُونَ». پيداست اين گونه افراد به لحاظ حسّاسيت مسئوليت و ماموريت و به لحاظ مورد اعتماد بودن، بايد همانند چشمان باشند.

از نمونه هاى ديگر، نامه آن حضرت به قثم ابن عباس است كه در طول مدت خلافت حضرت، امير وى و فرماندار مكه بود. حضرت از ارسال جاسوسان معاويه به شهر مكه به وى خبر داد و در نامه اى به قثم ابن عباس مى نويسد:

«اما بعد فان عينى بالمغرب كتب الى يعلمنى انه وجه الى الموسم اناس من اهل الشام، العمى القلوب، الصم الاسماع، الكمه الابصار.» [16]

«نيروهاى اطلاعاتى من از مغرب زمين [17] (سرزمين شام) نامه اى به من نوشته اند و خبر داده اند كه گروهى از مردم شام به سوى مكه گسيل گشته اند كه از بى دينى و بى رحمى كور دل و ناشنوا و نابينايند.

اينان كسانى اند كه حق را در باطل مى جويند و بندگى را در نافرمانى از خدا.» [18]

عثمان بن حنيف انصارى فرماندار امام ـ عليه السلام ـ در بصره بود. يكى از توانگران شهر وى را شبى به ميهمانى شام دعوت كرد كه در آن ميهمانى سفره رنگارنگى پهن بود. اين خبر را يكى از ياران امام به حضرت منتقل كرد. امام، نامه توبيخ آميزى به عثمان بن حنيف نوشت و در بخشى از آن نامه چنين فرمود:

«اى پسر حنيف! به من گزارش رسيده كه يكى از جوانان بصره تو را به مهمانى اى دعوت كرده است و تو نيز مشتاقانه به آن شتافته اى، سفره اى رنگين برايت افكنده و كاسه ها پيشت نهاده. من گمان نداشتم تو در ميهمانى و جشن مردمى شركت كنى كه فقرا در آن حضور نداشته و توانگران فقط دعوت شده باشند.» [19]

همان گونه كه برخى از شارحان متعرض شده اند، از كلمه «بلغنى»; «به من رسيده» به درستى مى توان فهميد كه در هر شهر بازرسان و گزارشگران مخفى امام على ـ عليه السلام ـ حضور داشته و دقيقاً رفتار استانداران و فرمانداران و ساير كارگزاران را زير نظر مى گرفته اند و چنين مواردى را به او گزارش مى داده اند.

امام هر گونه رشد و پيشرفت جامعه را منوط به سلامت نظام سياسى آن، بويژه نخبگان جامعه مى دانست. از اين رو براى حفظ اين سلامت، از هيچ كوششى فروگذار نمى كرد و به كوچك ترين تخلف در سيستم با ديده اغماض نمى نگريست. او طى نامه هاى بسيار، رهنمودهاى لازم را به كارگزاران خود ارائه مى فرمود تا دچار لغزش و خطا نشوند; حتى گاهى آنها را تهديد مى كرد و مورد عتاب قرار مى داد. تمامى برخوردهاى آن حضرت بيانگر اهميت حكمرانى بر مردم و نظارت كامل بر عملكرد كارگزاران است. او به هر چه مى گفت ايمان داشت. در يكى از نامه ها به زياد بن ابيه جانشين حاكم بصره چنين نوشت:

«به خدا سوگند مى خورم ـ سوگندى راست ـ اگر مرا خبر برسد كه تو در غنايم مسلمانان به اندك يا بسيار خيانت كرده اى چنان بر تو سخت گيرم كه كم مايه مانى و بار هزينه عيال بر دوشت سنگينى كند و حقير و خوار شوى.» [20]

در تاريخ آمده است يكى از زنان آزاده در عصر خلافت حضرت على ـ عليه السلام ـ براى شكايت از حاكم شهر، خدمت امام على رسيد. نام او «سوده» بود. او خود نقل مى كند هنگامى كه نزد امام در كوفه رسيدم تا شكايت مامور زكات حكومت را كه به ما ظلمى روا داشته بود، به عرض او برسانم، آن حضرت تازه داخل محراب مسجد براى اقامه نماز جماعت شده بود. همين كه متوجه من شد از نمازش منصرف شد و فرمود: آيا درخواستى دارى؟ گفتم: بلى. ظلم مامورش را گزارش دادم. امام ـ عليه السلام ـ گريست و بعد فرمود:

«اللّهُمَّ اَنْتَ الشّاهِدُ عَلَىَّ وَ عَلَيْهِمْ وَ اِنّى لَمْ آمُرْ هُمْ بِظُلْمِ خَلْقِكَ.»

«خدايا! تو بر من و آنها شاهدى كه من آنها را امر نكردم كه بر خلق تو ستم نمايند.»

آنگاه قطعه پوستى كه همراه داشت بيرون آورد و بر آن نوشت:

( بسم الله الرحمان الرحيم قَدْ جاءَتْكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ فَاَوْفُوا الْكَيْلَ وَ الْميزانِ، وَ لاتَبْخَسُوالنّاسَ اَشْيائَهُمْ وَ لاتُفْسِدُوا فِى الاَْرْضِ بَعْدَ اِصْلاحِها ذلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ اِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنينَ. ) [21]

پس از نوشتن اين آيه شريفه اضافه فرمود:

«فَاِذا قَرَأْتَ كِتابى هذا فَاحْتَفِظْ بِما فى يَدِكَ مِنْ عَمَلِنا حَتّى يَقْدُمَ عَلَيْكَ مَنْ يَقْبِضُهُ مِنْكَ وَالسّلامُ.» [22]

«هر گاه نامه مرا خواندى آنچه از كار ما در دست توست حفظ كن تا كسى به سراغت آيد و آنها را از تو تحويل بگيرد. والسلام.»

سپس نوشته را به من داد، بدون اينكه مهرى بر آن بزند يا با چيزى ببندد. من نامه را بردم و به مامور دادم. مامور حضرت بى درنگ از مقام خود عزل و از سرزمين ما خارج شد.

نظارت يا اصل فراموش شده در جامعه

با همه تاكيد اسلام درباره نظارت بر عملكرد كارگزاران نظام و اهميت آن در نظامهاى سياسى و نيز آثار و بركات فراوان آن، متأسفانه اين وظيفه شرعى و قانونى در بسيارى از جوامع اسلامى به دست فراموشى سپرده شده است.

امام على ـ عليه السلام ـ اداره نمودن جامعه بدون هيچ نظارتى را شايسته انسانهاى با مسئوليت نمى داند. در بيان نورانى آن بزرگوار هشدارهاى جدى به كارگزاران ديده مى شود; آنجا كه به مالك اشتر، يار وفادار و انسان متعهد و حاكم مصر، چنين نوشته است:

«وَ لا يَكُونَنَّ الْمُحْسِنُ وَ الْمُسيئُ عِنْدَكَ بِمَنْزِلَة سَواء، فَاِنَّ فى ذلِكَ تَزْهيداً لاَِهْلِ الاِْحْسانِ فِى الاِْحْسانِ، وَ تَدْريباً لاَِهْلِ الاِْسائَةِ عَلىَ الاِْسائَةِ ...» [23]

«اى مالك! مبادا نكو كار و بدكار در ديده ات برابر آيد; زيرا اين گونه برداشت رغبت نيكوكار را در نيكى كم كرده و زشتكار را به بدى وامى دارد. با هر يك چنان رفتار كن كه او خود را بدان ملزم ساخته است.»

ديگر روش آن امام دلسوز در مراقبت و كنترل ناظران و مراقبان اين بود كه براى اين گونه افراد نيز مراقبانى مخفى مى گماشت تا هم بر عملكرد كارگزاران و هم مراقبان نظارت نمايند. اين روش به اصطلاح كنترل در كنترل ناميده مى شود.

بايد اذعان داشت كه اگر چنين روشى در اداره جامعه اعمال نشود، نمى توان كشورى را به درستى كنترل و اداره نمود. اين مسئله در جامعه امروز كه برخى از مردم در ارتكاب خلاف از حيله ها و دغل كاريهاى پيچيده اى استفاده مى كنند، اهميت بسيار دارد.

ادامه دارد

پىنوشت:

[1] ـ وسائل الشيعه، ج 18، ص 308.

[2] ـ وسائل الشيعة، ج 18، ص 156.

[3] ـ سوره مائده (5) آيه 45.

[4] ـ وسائل الشيعة، ج 18، ص 156.

[5] ـ وسائل الشيعة، ج 28، ص 43.

[6] ـ وسائل الشيعة، ج 28، ص 43.

[7] ـ نهج البلاغه، نامه 53، معروف به عهد نامه مالك اشتر.

[8] ـ نهج البلاغه، نامه 59.

[9] ـ ر.ك: سوره توبه (9) آيه 34; سوره مائده (5) آيات 42 ـ 44، 62 و 63; سوره بقره (2) آيه 79.

[10] ـ «كُلُّكُمْ راع وَ كُلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ»; «همه شما مراقب و همه تان در برابر زيردستان خود مسئوليد.»; بحار، ج 72، ص 38، باب 35 (الانصاف و العدل ...).

[11] ـ كتاب الجمل، شيخ مفيد با تعليقات سيد على مير شريفى، ص 420.

[12] ـ سوره عصر (103) آيه 3.

[13] ـ قرب الاسناد، ص 148، به نقل از كتاب مبانى حكومت اسلامى، جعفر سبحانى، ص 642.

[14] ـ الخراج، ابن يوسف، ص 128، به نقل از كتاب مبانى حكومت اسلامى، ص 645.

[15] ـ نهج البلاغه، نامه 53، مترجم: عبدالمحمد آيتى، ص 734 و 735.

[16] ـ نهج البلاغه، نامه 53.

[17] ـ منظور از مغرب سرزمين شام است; چون در مغرب كوفه قرار دارد و سرزمين شام بزرگ و شامل سوريه، لبنان، فلسطين مى باشد; شرح نهج البلاغه، محمد دشتى، ص 539.

[18] ـ نهج البلاغه، نامه 33.

[19] ـ نهج البلاغه، نامه 45.

[20] ـ نهج البلاغه، نامه 20، با ترجمه دكتر آيتى، ص 629.

[21] ـ «دليل روشنى از طرف پروردگارتان براى شما آمده است. بنابر اين حق پيمانه و وزن را ادا كنيد و از اموال مردم چيزى نكاهيد و در زمين بعد از آنكه اصلاح شد، فساد نكنيد. اين براى شما بهتر است اگر با ايمان هستيد.» سوره اعراف (7) آيه 85.

[22] ـ نهج العلائة فى شرح نهج البلاغه، محمودى، ج 4، ص 144.

[23] ـ نهج البلاغه، نامه 53.